



«ماجراجوئیهای يك مأمور انگلیسی در ایران»

۱۸۴۰ - ۱۸۴۳

(۳)

معمدالدوله در جوانی ، بعلت ابراز لیاقت در خدمات عمومی ، مورد توجه شاه قرار گرفت و بعداً در اترسالیان در از خدمت شایسته در قلمرو پادشاهی ایران با سمت استانداری اصفهان (با انضمام عشایر لرستان و بختیاری و قبائل نیمه مستقلی که بین کوههای لرستان و رودخانه فرات نشیمن دارند) یعنی یکی از بزرگترین استانهای کشور ایران انجام وظیفه مینمود .

او بخاطر اعمال هراس انگیزش در دلها رعبی برانگیخته بود و با اینحال بعلت جانبداری از ضعف و ستمدیدگان در برابر اقویا و ستمکاران و حفظ منافع آنان و تامین عدالت اجتماعی ، شیوه زمامداریش مورد تأیید بود .

در بکار بردن انواع مجازات و شکنجههای تازه برای عبرت شرورانی که علیه قدرت شاه و او به مخالفت برمیخواستند فردی ممتاز بود و باید اعتراف کنم که در زمره افراد بی عاطفه و سنگدلی قرار داشت که در برابر زجر و شکنجه انسانها ناسا راحتی احساس نمی کنند .

معمدالدوله تقریباً از صفات اختصاصی خود برخوردار بود : چهره ای بدون ریش

✧ آقای مهرباب امیری از ترجمانان چیره دست و پژوهنده در تاریخ قاجار

وصاف و بی رنگ و گونه هائی مثل و آویزان و آوازی تیزوزنانه و قامتی کوتاه و اندامی ضعیف داشت با گامهائی آهسته و آرام حرکت میکرد . سیمای معتمدالدوله کاملاً گرجی بود ولی بشیوه ایرانیان لباس می پوشید . قبایش از بهترین نوع پارچه کشمیر بود و خنجر بی قبضه مرصع بگوهرهای گرانبها بر کمر راست میکرد .

اومارا با ادب پذیرفت و راجع به مملت و دولت انگلیس مشوالاتی کرد و از ما خواست که تابالا برویم و در اطاعتی که خود در آن نشسته و بر فرشی که نزدیک صندلی او گسترده بود بنشینیم ، من فرمان و نامه میرزا آقاسی را بوی تسلیم نمودم و چون نمیی توانستم رنجیدگی و خشمگینی خود را از امام وردی بیگ میهماندار که در حین مسافرت با کدخدایان و مردم بدرفتاری میکرد فراموش کنم شرح خلاف کاری و گستاخی هایش را که میان راه بادلیل و اعتراض با او گوشزد کرده بودم بیان داشتم .

معتمدالدوله چنددشنام و ناسزا به امام وردی بیگ نثار کرد و قول داد او را مجازات کند ، دو روز بعد امام وردی بیگ ، لنکان لنکان ، باقیافه ای غمگین و در حالیکه پسا هایش در اثر چوب و فلک باد کرده بود بدیدنم آمد . اگرچه او سزاوار آن مجازات بود ولی من نسبت به آن مرد بدبخت احساس ترحم کردم و متأسف شدم که چرا نزد معتمد از او بدگفته ام . من مجدداً با معتمدالدوله ملاقات کردم و قول داد که مرا بایسکی از افسران خود بنام شفیع خان که از خانان بختیاری بود همراه کند . اتفاقاً شفیع خان در آنجا حضور داشت و بمن گفت بایسکی از برادران محمد تقی خان رئیس طوایف بختیاری که در اصفهان اقامت دارد ملاقات نمایند . وقتیکه از حضور معتمدالدوله مرخص میشدم بمن گفت : شما بزودی در معیت مهماندار جدید بطرف بختیاری حرکت خواهید کرد و باید هر چه زودتر فرمان خود را دریافت نمایید . یک روز بعد با کمی زحمت شفیع خان را که قول داده بود مرا به علی نقی خان معرفی نماید پیدا کردم . لایارد در اینجا شرح کامل ملاقات خود را با علی نقی خان بیان میدارد و چگونگی لباس و عادات بختیاری ها را شرح میدهد و سپس می نویسد : « من قبلاً از معتمدالدوله تقاضا کرده بودم اجازه داده شود تا از طریق یزد و کرمان به سیستان و از آنجا به قندهار سفر کنم ولی او باین پیشنهاد مخالفت کرد . من تسلیم گرفته بودم که عجلتاً از این سفر بگذرم زیرا در این موقع اخبار مربوط به تصرف کشور افغانستان بوسیله قشون انگلیس هیجان و واکنش هائی مخالفت آمیز در ممالک آسیای مرکزی بوجود آورده و نیز ناامنی و اغتشاش در کشورهای خاوری و سرحدات ایران فراوان بود . سرگ دکتر فوربس در اثر یک سوء قصد هنگامیکه میخواست خود را به دریاچه فراه برساند ، معتمدالدوله را بر آن داشت که مصلحت اندیشی کند و برای حفظ جان من و بخاطر اینکه بسر نوشت دکتر

فوربس دچار نشوم از این سفر من جلو گیرد بعلاوه بین دولت ایران و انگلیس حالت جنگ وجود داشت و همه فکر میکردند من يك جاسوس یا يك مأمور سیاسی هستم ولذا مرا بدقت زیر نظر گرفته بودند .

این مشکلات و اندیشه مسافرت به بختیاری از جمله مسائلی بود که مرا از مسافرت به یزد و کرمان و سیستان بازداشت.

لایارد دوملاقات دیگر در شوشتر با معتمدالدوله داشته است، اولی هنگامیکه حسینقلی خان فرزند خردسال محمدتقی خان را از طرف بی بی خاتون همسر محمدتقی خان بعنوان گروگان به شوشتر برد و بحضور معتمدالدوله معرفی کرد. دومین زمانی بود که محمدتقی خان دستگیر و در شوشتر زندانی شده بود .

او با معتمدالدوله ملاقات و از او درخواست کرد اجازه داده شود با محمدتقی خان که در زندان بسر میبرد دیدار کند . معتمدالدوله که از سماجت این مأمور انگلیسی بجان آمده بود با او پر خاش زیاد کرد و لایارد در کتاب خود این ملاقات را چنین توصیف میکند :

معتمدالدوله با خشمگینی گفت شما فرنگی ها همیشه در امور داخلی کشورهای بیگانه دخالت میکنید و در مسائلی که به شما ارتباط ندارد وارد میشوید . شما خواستید در امور داخلی افغانستان مداخله کنید ولی تمام هموطنان شمارا کشتند و حتی يك تن جان سالم بدر نبرد و زنان آنان در اسارت افغان ها درآمده اند . معتمد تمام وقایع کابل و گروه سرویلیمام مکناتن ۲ را شرح داد. لایارد که این یادداشت ها را سال ها بعد از وقایع کشتار انگلیسها در کابل تنظیم کرده است در زیر نویس همین صفحه ها اضافه میکند : در مراجعتم به بغداد در نامه ای که به کلنل هنل ۳ فرماتده ناوگان انگلیسی در جزیره خارك نوشتم یاد آور شدم که معتمدالدوله در مورد کشتار انگلیسها در افغانستان مطالبی گفته است . او در جوابی که در تاریخ نهم سپتامبر بمن داد گفت که شما باید این موضوع را قبلا از کلنل تایلر ۴ شنیده باشید که شایعه قتل عام انگلیسها در کابل به همان اندازه حقیقت دارد که ادعا شود که انگلیسها در یوشهر از ایرانیان شکست خورده اند . بدیهی است که این هر دو ادعا نمی تواند حقیقت داشته باشد و بایستی گفته شود دروغ محض است تنها چیزیکه حقیقت دارد آنستکه شاه و وزیر با تدبیرش در صد تدارك و تجهیز قشون علیه افغانستان می باشند.

لایارد در خاتمه این مطلب اضافه مینماید که : معتمدالدوله از نقشه پنهانی افغانها علیه انگلیسها اطلاعاتی داشت ولی تصور کرده است که این نقشه (در آن تلریخ که هنوز عملی نشده) بمرحله اجرا درآمده است :

لایارد مدت چند هفته در اصفهان توقف کرد و آثار باستانی اصفهان را دید و ضمناً در میهمانیها تیکه دوستان ایرانی آقای بورکس ترتیب میدادند شرکت میجست و بقول خود باغذای مطبوع ایرانی و شراب شیراز بخوبی پذیرائی میشد .

لایارد در اصفهان بامجتهد بزرگ و مرجع تقلید شهر ملاقات کرد^۶. اومسی نویسد «من یکی دوبار باملا و مجتهد بزرگ مسجد اصفهان ملاقات کردم اگر چه مسلمانان شدیداً از تماس و نشستن بامسیحیان بربیک فرش امتناع دارند و به تعبیر آنان غیر مسلمانان کافر و نجس محسوب می شوند ولی معظم له مرا با کمال فروتنی پذیرفت و خوشحال شد و از عادات و اختراعات و همچنین مسائل سیاسی اروپائیان پرسید ، من خیلی مواظب بودم که از بحث در مسائل مذهبی بویژه مسائلی که به او سایر مسلمانان کشورش مربوط میشد خودداری نمایم زیرا کوچکترین بی احتیاطی در این مورد ممکن بود مزاحمتهائی برای من ایجاد نماید .

لایارد مایل بود که درباره گزارش ماژور رالینسون به سه انجمن پادشاهی جغرافیائی در مورد شهر مشهور و تاریخی شوشا که در ساحل رود کارون واقع در کوههای بختیاری معرفی شده بود تحقیقاتی بکند.

لایارد در نامه هائی که از اصفهان به مانتکیویلیس^۷ محل اقامت مادرش در لندن نوشت : «چیزیکه مسافرت مرا به جنوب ایران در میان کوهستانهای بختیاری تسریع میکند آنستکه من قادر خواهم بود از آثار باستانی کشوری که اغلب اروپائیان از دیدار آن محروم هستند بازدید بعمل آورم . امیدوارم بتوانم اکتشافات باستانی تازه ای در این کشور انجام دهم و سپس از پرسپولیس و شاپور و استانهای جنوبی ایران دیدن کنم .»

لایارد در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۰ در معیت شفیع خان از اصفهان بطرف بختیاری حرکت کرد و تمام جزئیات این مسافرت را درص ۱۲۷ تا ۱۴۴ کتاب خود بدقت یادداشت کرده و از آن جمله نوشته است :

نزدیک قلعه تل که رسیدیم جمعیتی زیاد از زن و مرد به پیشواز ما آمدند یک خانزاده جوان سوار بر یک اسب اصیل در حالیکه یک قوش بردست داشت از هر طرف تاخت و تاز میگرد و سگهای شکاریش ویرا دنبال میگردند .

محمد تقی خان با افراد مسلحش در آنجا حضور نداشتند و بطوریکه گفته شد بپای انجام کاری به ده قلعه خمیسی رفته بودند . مقارن با ورود به قلعه تل ، طفل ده ساله محمد تقی خان موسوم به حسینقلی مبتلا به تب مالاریا شده بود و خاتون جان همسر مورد توجه خان پیاپی از من دعوت کرد تا از طفل بیمارش عیادت کنم من بیک اطاق بزرگ (کپر) که از الیاف و شاخه های درخت ساخته شده از قالیه های زیبا و گرانبها مفروش بود راه نمائی شدم . مقداری اثاثیه باطرزی جالب در گوشه و کنار اطاق برهم چیده بودند . همسر خان بدون نقاب در یک گوشه نزد پسر ده ساله بیمار خود نشسته بود . در اطراف چند زن جوان از خدمه او ایستاده بودند . مشارالیها زن بلند قامت و خوش اندام و هنوز جوان و زیبا بود .

لباس محلی برتن داشت و موهای بلندش در زیر دستمال ارغوانی رنگی که بسر بسته بود به پشت و مقداری نیز در اطراف صورت و روی پیشانی او ریخته شده بود بمجردیکه من وارد شدم او از جا برخاست و تعارف کرد و از طرف شوهرش بمن خوش آمد گفت و سپس تفصیل بیماری فرزندش را بیان نمود و گفت که چگونه آن دو نفر حکیم را که من در لامردان (مهمانخانه) دیده بودم و از راه دور آمده بودند نتوانستند طفل را درمان کنند. او در حال گریه از من خواست تا طفل بیمار او را از مرگ نجات دهم چون او پسر ارشد مشارالیه و طفل مورد علاقه پدرش میباشد. مقداری گنه گنه جهت مداوای طفل در اختیار همسر خان گذاشتم و دستور العمل های لازم را در مورد استعمال دارو نیز دادم ولی دونفر طبیب که در قلعه بودند باتجویز داروی من مخالفت کردند و حال طفل روز بروز بدتر شد، خبر بیماری طفل به محمدتقی خان رسید و او بلا درنگ بقلعه تل مراجعت کرد. خان با عدهئی از سواران خود وارد و در پای خندق قلعه از آنها جدا شد و سواره به مدخل قلعه راند و در پای سکوب از اسب اصیل و زیبای عربی خود پیاده گردید این سکوب محل انجمن رؤسا و ریش سفیدان بود که صبح ها و عصرها جهت حل و فصل اختلافات و رسیدگی بشکایات و بحث درباره مسائل روز در آنجا اجتماع میکردند و در حقیقت آنجا دیوانخانه یادارالحکومه خان بود که به شکایات و خواسته های عشا بر رسیدگی میکرد.

میهمانان که من هم جزو آنان بودم به پیشوا از خان شتافتیم من خود را معرفی کردم و فرمان شاه و نامه معتمدالدوله را تسلیم وی کردم او اجمالا نگاهی به فرمان کرد و آنرا آهسته به یک طرف افکند، این برخورد برای من چندان خوشایند و دلگرم کننده نبود و ترسیدم مبادا حضور من در قلعه موجب نارضایی او را فراهم کرده باشد. در این اندیشه بودم که اجازه نشستن داد و بایک لجن دوستانه گفت که من احتیاج به این گونه سفارشها ندارم. شما بعنوان یک میهمان مانند خانه خودتان تاهر مدتی که مایل هستید میتوانید در قلعه تل بمانید. جریان ورود شما را شفیع خان کاملا بمن گفته است. لایارد با معالجه طفل بیمار توانست خود را بخان بختیاری نزدیک کند این تقرب تا اندازهئی بود که در سفر و حضر و حتی در اندرون در کنار محمدتقی خان دیده میشد.

لایارد در پائیز همان سال از آثار باستانی ایذه و شوش و مسجد سلیمان دیدن کرد و در نامهئی که برای مادرش نوشته بود توضیح داد که چگونه از سی و شش خطه میخی اشکفت سامان رونوشت تهیه کرده است و همچنین نوشت که چطور عدهئی از الواربه گمان اینکه او میخواهد گنجینه آن محل را بسرقت برد ویرامورد حمله قرار دادند. لایارد همچنین گفت که: من در اثر تجربه دریافته ام که کسب اطلاع از ایرانیان در مورد این گونه محلها بسیار مشکل است و من تعجب نمیکنم که چرا ماژور رالینسن در تعیین محل خرابه های شهر

تاریخی شوش دچار اشتباه شده است زیرا این اطلاعات نادرست را افراد غیر قابل اعتماد ایرانی در اختیار او گذاشته اند ، در نوشته های پرفسور لونگ^۸ که بعدها به منظور تعیین محل دقیق شهر تاریخی شوش و با استفاده از یادداشتهای لایسارد منتشر شده است به بسی اعتباری نظریه رالینسن اشاره و توضیح داده شده است که محل دقیق شهر قدیمی شوشان نزدیک دزفول است نه در کناره های کارون یعنی محلی که رالینسن بدان اشاره کرده است . لایسارد در یادداشتهای خود مینویسد : «خانمی» خواهر کوچکتر خاتون جان خانم از زیباترین زنان قلعه تل بود و میتوان گفت در میان تمام عشایر زنی زیباتر از او وجود نداشت . در حقیقت او سزاوار همه گونه شهرت و اعتبار بود . چهره اش زیبا و ظریف و چشمان درشتش بسادامی شکل و سیاه و موهایش بلند و تیره فام و فی الواقع او دختری زنده دل و باهوش و مورد علاقه تمام اهل اندرون بود . خان و همسرش اغلب بمن می گفتند که اگر دین اسلام را قبول کنی و در آنجا بمانی «خانمی» را با ازدواج من در خواهد آورد ، این بزرگترین تشویق و پیشنهاد و سوسه انگیز بود . اما من در مقابل آن مقاومت کردم^۹ .

1- Fureh

2- William Macnaghten

3- Colenel Hennel

4- Colenel Taylor

۵ - واقعه کابل از این قرار بود که افغان ها روز دوم نوامبر ۱۸۴۱ در حوالی منزل النساندر بورنس Alexander Burnes نماینده سیاسی انگلیس در کابل اجتماع کردند و سپس بنحایت از هجوم بردند او و برادرش را بقتل رسانیدند و خانه او را به آتش کشیدند . شورش در شهر کابل بالا گرفت و این آشوب همچنان ادامه داشت تا در تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۸۴۱ سر ویلیام مکناتن نماینده سیاسی دولت انگلیس مقیم دربار شاه شجاع بدست اکبرخان پسر دوست محمدخان کشته شد . بالاخره در اول ژانویه ۱۸۴۲ قرارداد حرکت قشون انگلیس از کابل بین افسران انگلیسی و سران افغانی به تصویب رسید در ششم ژانویه ۱۸۴۲ قشون انگلیس در حدود ۱۶ هزار نفر از کابل حرکت نمودند از همان لحظه حرکت بدبختی این قشون آغاز شده بود این قشون تا نزدیک جلال آباد که رسیده بود همه بدست افغان ها کشته شده بودند فقط یک نفر دکتر موسوم به بریدان در حالی که مجروح شده و از حال رفته بود در ۱۳ ژانویه ۱۸۴۲ خود را به جلال آباد رسانید و داستان قتل عام قشون کابل را اطلاع داد . «تاریخ جنگ های افغانستان جان ویلیام کی» ج ۲ ص ۱۸۷ (ترجمان)

۶ - مرحوم حاجی میرزا ابراهیم کلیاسی مجتهد اعلم و بزرگ اصفهان در زمان محمد شاه متوفی

7- Mptnaqve Place

سال ۱۲۶۲ ق (ترجمان)

8- Long

۹ - ظاهراً پیشنهاد خان بختیاری در مورد این ازدواج یک مزاح بیش نبوده است . (ترجمان)